

چشم اندازهای آلمان

فرونشاندن حریق پس از زبانه کشیدن شعله هایش دشوار است. هنوز دشوارتر آن است که مسیر نوین خود را پس از یک سقوط سیاسی عظیم تعیین کنیم. یک حزب سیاسی، شکست خود را با اکراه می پذیرد، به ویژه زمانی که خودش تا حد زیادی مسئول آن شکست است. هرچه شکست بزرگ تر باشد، برای ذهنیت سیاسی نیز دشوارتر است که خود را تعدیل کند، چشم انداز نوینی به منظور تدوین جهت و ضرب آهنگ^۱ فعالیت آتی ترسیم کند.

تاریخ جنگ ها و مبارزات انقلابی سرشار از نمونه های فراوان شکست های غیر ضروری است؛ شکست هایی که علت آن رهبری ای بود که به جای به رسمیت شناختن جدیت یک شکست بنیادی، تلاش به پنهان سازی آن با حملات موقتی و پوچ نمود. در جنگ، حملات جدید اغلب به ناپودی نیروهای نظامی فعالی می انجامد که پیشتر از شکست های گذشته سرخورده

۱- روش، ریتم، [بشار آذری]

شده اند. در مبارزه ی انقلابی، مشتاق ترین و نیرومندترین عناصری که با شکست های گذشته از توده ها جدا شده اند، قربانی ماجراجویی می شوند. تصمیم و عزم به انجام حمله تا به آخر، توانایی شناخت شکست در زمان درست و آماده سازی دفاع، دو جزء لاینفک استراتژی صحیح و بالغ هستند. چنین ترکیبی به ندرت یافت می شود. پس از هر شکست بزرگ انقلاب، دستکم بخشی از رهبری با وجود تغییر شرایط هم چنان فراخوان به حمله داده است. پس از انقلاب ۱۸۴۸، مارکس و انگلس از آن دسته مهاجرینی که شکست را صرفاً یک حادثه ی تصادفی می دیدند، گسست کردند. پس از انقلاب ۱۹۰۵، لنین و ادار به گسست از رفقای خود که خواست قیام مسلحانه را ادامه می دادند. کیفیت مکتب مارکسیستی واقع گرایی انقلابی، اساساً متشکل است از توانایی آمادگی برای هر دگرگونی در رویدادها.

فاجعه ی کنونی در آلمان، بی تردید مهم ترین شکست در تاریخ طبقه ی کارگر است. نیاز مبرمی به تغییر سریع استراتژی وجود دارد، اما بوروکراسی استالینیستی بر همان مسیر سابق پافشاری می کند. از لفظ «شکست طلبان» استفاده می کند، منتها نه برای کسانی که شکست را به ارمغان آوردند، بلکه برای آن دسته کسانی که از واقعیت شکست، نتایج ضروری را استخراج کردند. مبارزه بر سر چشم اندازه های تغییر و تحول سیاسی آلمان، اهمیت فوق العاده ای برای سرنوشت اروپا و کل جهان دارد.

در این ارتباط، سوسیال دموکراسی را به کنار می گذاریم. خیانت آن، حتی فرصت مانور برای حیثیت بوروکراتیک را هم از آن سلب می کند. رهبرانش هرگز جرأت نداشتند آن چه را برنامه ریزی کرده بودند، انجام دهند. پس از آن که به لحاظ سیاسی سردرگم شدند، اکنون اساساً نگران نجات فیزیکی خود

هستند. آن‌ها با کل مسیر سیاسی خود از زمان آغاز جنگ امپریالیستی، شکست‌ناگین‌شان را آماده کرده‌اند. تلاش هیئت رئیسه‌ی رو به اضمحلال حزب از خارج کشور، از پیش محکوم به نابودی است: در مبارزه‌ی خطیر مخفی، هیچ انقلابی‌ای خواهان فعالیت تحت رهبری ورشکستگان افشا شده نخواهد بود. ذهنیت سیاسی در صفوف سوسیال دموکراسی، به محض آن‌که بیدار شود، راه‌های جدیدی را خواهد گشود. اما فعلاً تا آن موقع این موسیقی آینده است.

منافع سیاسی، اکنون یک جهت‌یابی تازه به سوی حزب کمونیست را می‌طلبد، که به عنوان یک سازمان توده‌ای، کاملاً نابود شده است. هنوز دستگاه مرکزی حزب خودش را حفظ می‌کند، ادبیات غیرقانونی و مهاجر را توزیع می‌کند، کنگره‌های ضدفاشیستی را فرامی‌خواند و برنامه‌هایی را برای مبارزه علیه دیکتاتوری نازی‌ها مطرح می‌کند. کل مکافات اعضای شکست‌خورده‌ی این حزب، نمود بی‌نظیری در این دستگاه خواهد یافت.

ارگان رسمی کمینترن می‌نویسد که «فاشیست‌ها برای یک روز پادشاه هستند»، «پیروزی آن‌ها کوتاه مدت است، و به دنبال آن انقلاب پرولتری خواهد آمد. مبارزه برای دیکتاتوری پرولتاریا در آلمان در دستور روز است». با وجود عقب‌نشینی دائمی، واگذار کردن تمامی موقعیت‌ها، از دست دادن پیروان خود و غیره، دستگاه حزب اعلام می‌کند که موج ضدفاشیستی در حال صعود است، فریادها در حال برخاستن‌اند، و لازم است که برای قیام-اگرنه فردا، ولی طی چند ماه-آماده‌شد. با این عبارت پردازی خوش‌بینانه، هیئت رهبری‌کننده خودش را دلگرم می‌کند. هرچه حیات درونی پرولتاریای آلمان بیش‌تر در سیاهی غوطه می‌خورد، خطر این خوش‌بینی نادرست نیز بیش از

پیش خطرناک می شود؛ نه واقعیات و نه آمارها هیچ کدام کنترلی بر نتایج سیاسی نادرست ندارد یا آرامش بوروکراسی استالینیستی را بر هم نمی زند.

استالینیست ها برای اثبات این پیش بینی تسلی بخش خود، بر این امر تکیه می کنند که هیتلر «به وعده های خود عمل نخواهد کرد». تو گویی موسولینی هم باید به برنامه ی تخیلی خود عمل می کرد تا بیش از ده سال قدرت را حفظ کند! انقلاب، نه مجازات خود به خودی فریب کاران، که پدیده ی پیچیده ای است که تنها از خلال وجود یک سلسله شرایط تاریخی معین از راه می رسد. این شرایط را به اندازه ی کافی می دانیم: نبود راه بُرون رفت؛ تجزیه ی طبقات حاکم، شورش خرده بورژوازی که ایمان خود را به نظم موجود از دست داده، رشد سرکشی و تمرّد از طرف طبقه ی کارگر، و نهایتاً سیاست درست حزب انقلابی- این ها پیش شرط های سیاسی لازم برای انقلاب هستند. آیا این ها حضور دارند؟

طبقات مالک آلمان طی جنگ اخیر خود را در وضعیت حادثترین انشقاق یافتند. امروز آن ها همگی از فاشیزم حمایت می کنند، هرچند با قلب های سنگین. تضادها میان عناصر مختلف صنعتی، همین طور میان گروه های مختلف صنعتی، حل نشده است؛ اما این مثالی خوب از دیکتاتوری ای است که بر همه ی تضادها حکمفرماست.

طی دوره ی اخیر، خرده بورژوازی آلمان هم چون یک کتری به جوش آمده بود. اما در عین حال عنصری از خطر اجتماعی نیز در این واقعیت نهفته بود که این خرده بورژوازی، به شکلی دیوانه وار از روحیه ی ناسیونالیزم برخوردار بود. امروز خود را حول رژیمی گرد آورده است که با پشتوانه ی او

برخاسته؛ تحت کنترل نیرویی سیاسی است که از دل آن بیرون می آید. طبقات متوسط قرار است مزدوران اصلی رژیم باشند. نتیجه روشن است: مادام که بورژوازی بزرگ و خرده بورژوازی مد نظر باشد، دیگر پیش شرط های یک انفجار انقلابی وجود ندارد.

در ارتباط با طبقه ی کارگر، فاجعه اهمیت کم تری ندارد. طی چند ماه، به خاطر اشتباهات رهبری، این طبقه ضعف خود را در دفاع از جایگاه نیرومند مشروع خود در برابر حمله ی ضدانقلاب نشان داد. اکنون، در روز پس از تلاشی، هنوز کم تر آماده ی حمله به جایگاه نیرومند مشروع ناسیونال سوسیالیسم است. عوامل مادی و اخلاقی به سرعت، به طور کامل و به شکل نامطلوبی، توان پرولتاریا را دستخوش تغییر کرده اند. آیا هنوز هم کسی باید این را اثبات کند؟ حزب توده ای کمونیست دیگر وجود خارجی هم ندارد؛ رهبری آن در تبعید و زندان است یا کشته شده؛ و دستگاه، کل انتقاد را خفه می کند. بنابراین، این به چه معناست که «مبارزه برای دیکتاتوری پرولتاریا در دستور روز است»؟ در این جا از واژه ی «روز» چه می توان فهمید؟

سخت نیست که کسی «افشاگری» صادقانه و همین طور ریاکارانه ای از بدبینی ما را پیش بینی کند: عدم ایمان به نیروی خلاقانه ی انقلاب و غیره. این ها رویکردهای سخیفی است! ما و هر کسی می دانیم که فاشیسم، نماینده ی هدفی تاریخاً از دست رفته است. روش های آن تنها نتایجی بی ثبات را دربر دارد. تنها با کمک قهر است که می توان طبقات مرده را سرنگون کرد. اما پرولتاریا نیروی مولد اصلی جامعه است. برای مدتی می تواند شکست داده شود. به بردگی کشاندن آن برای همیشه محال است. هیتلر وعده داد که کارگران را «تربیت» کند. اما او مجبور است چنان مهارت آموزشی را

به کار گیرد که حتی برای تربیت سگ ها هم بی ارزش است. فاشیسم در برابر خصومت آشتی ناپذیر کارگران، ناگزیر سردرگم خواهد شد. اما چگونه و چه زمانی؟ یک چشم انداز تاریخی عمومی، به این پرسش مهم در افق سیاسی پاسخ نمی دهد: اکنون قرار است چه کنیم - و به خصوص انجام چه کاری را متوقف کنیم- تا بتوانیم خرد کردن ناسیونال سوسیالیسم را تدارک دیده و سرعت ببخشیم؟

حساب کردن روی تأثیر انقلابی فوری به دنبال سرکوب های فاشیستی و محرومیت های مادی، نمونه ی بسیار خوبی از ماتریالیسم تاریخی مبتذل و عامیانه است. البته که «هستی، آگاهی را تعیین می کند». اما این به معنای وابستگی مکانیکی و بلاواسطه ی آگاهی بر شرایط صوری نیست. وجود تغییرات در آگاهی، از قوانین آگاهی تبعیت می کند. وضعیت های عینی مشابه، بسته به شرایط عمومی و رویدادهای مقدم بر آن، می توانند نتایج متفاوت و بعضاً متناقضی ایجاد کنند. بنابراین در مسیر تکامل بشر، سرکوب ها اغلب خیزش های انقلابی را پدید می آورند. اما پس از پیروزی یک ضدانقلاب، سرکوب ها گاه آخرین سوسوی اعتراض را هم از میان می برند. یک بحران درونی، قادر به تسریع انفجار انقلابی است. و این امر بیش از یک بار در طول تاریخ رخ داده است؛ اما اگر این بحران پس از شکست سیاسی شدید پرولتاریا آغاز شود، در آن صورت تنها به تقویت پدیده ی اضمحلال و زوال می انجامد. به بیان مشخص: ما نمی توانیم به خاطر تعمیق و تشدید بحران صنعتی، انتظار نتایج انقلابی فوری داشته باشیم. به علاوه چنین چیزی می تواند به گرایش های فرص طلبانه در درون پرولتاریا، حیاتی طولانی تر و وزن بیش تری ببخشد. اما پس از دوره ای طولانی از بحران و ارتجاع، تناقضات

می تواند به چنان درجه ای برسد که کارگران را به عمل بر بیانگیزد و به مسیر مبارزات هُل دهد. ما چنین دیدگاهی داریم که به احتمال زیاد مغایر با بسیاری دیگر از دیدگاه هاست.

لئون تروتسکی

۱۹۳۳

ترجمه: آرام نوبخت

منبع: آرشیو مارکسیست ها در اینترنت

بازنویس: یاشار آذری

آدرس اینترنتی کتاب خانه: <http://www.nashr.de>

ایمیل یاشار آذری: yasharazarri@gmail.com

مسئول نشر کارگری سوسیالیستی: یاشار آذری

تاریخ بازنویسی: ۱۳۹۴